

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در اجوبه مناقشه ثانیه بود بر استدلال به آیه شریفه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى
الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» که حاصل اشکال ثانی این بود که به قرینه
عمومیت معروف و منکر و خیر و این که نمی‌شود این عموم مقصود باشد به خاطر این
که یا لازم می‌آید زیاده فرع بر اصل یا خلاف اجماع لازم می‌آید پس کشف می‌کنیم که این
امر، این صیغه افعال در این جا «وَلْتَكُنْ» در وجوب استعمال نشده، در جامع بین وجوب و
استحباب که اصل الرجحان باشد استعمال شده پس استدلال به آیه برای وجوب ناتمام
است.

خب از این جواب‌هایی داده شد می‌رسیم به جواب سوم؛

جواب سوم این است که این دو قرینه‌ای که شما اقامه کردید هر دو باطل. در جواب اول
می‌پذیرفتیم این دو مطلب را و جواب می‌دادیم. یعنی می‌گفتیم اجماع فرضاً درست، زیاده
فرع بر اصل هم درست ولی جواب داریم. در پاسخ ثانی هم باز این دو قرینه را
می‌پذیرفتیم ولی باز می‌خواستیم جواب بدهیم.

اما در این جواب سوم این است که اصلاً این دو تا قرینه‌ها درست نیستند تا باعث بشود
ما دست از وجوب برداریم.

اما اجماع؛ خب این اجماع را که ادعا فرموده؟ محصل که نیست، توی کلمات که اصلاً
مطرح نیست که ما بخواهیم اجماع محصل. راه اجماع محصل برای ما مسدود است. پس
می‌ماند اجماع منقول.

سؤال: ...

جواب: الان بله، چون کلمات فقهای که ما... کلماتی که دست ما هست این مسائل در آن
مطرح نیست خیلی.

سؤال: به انضمام اطلاق...

جواب: حالا عرض می‌کنم. بله حتی به انضمام آن.

پس می‌ماند اجماع منقول ما. اجماع منقول ما هم کی ادعا فرموده؟ کسی که قریب به
عصر ما است. حالا این قریبی که می‌گوییم مثل قرب یوم قیامت است البته. فیض
کاشانی مال زمان مجلسی است. خب این ادعای اجماع یک وقتی توی کلام مثل شیخ

طوسی بود، شیخ مفید بود، ابن زهره بود، ابن ادریس بود، آن قدامی اصحاب بودند، یا نه می‌آمدیم توی کلام مثلاً محقق حلی صاحب شرایع بود که لسان القدمات است یا علامه بود باز که این‌ها خیلی وقوف به کلمات داشتند و در عصری بودند که کلمات سابقین حتی مثل ابن عقیل، کتاب ابن عقیل دست ایشان بوده هنوز این‌ها از بین نرفته بوده، کتاب ابن جنید هنوز دست این بزرگواران بوده. اما می‌آید زمان مرحوم مجلسی و این عهد مرحوم فیض و این‌ها است که دیگه خیلی فاصله شده و انقطاع شده و خیلی فرقی بین ... از این حیث، نسبت به وقوف به کلمات فقهای متقدم خیلی فرقی بین زمان ما و زمان این بزرگواران نیست. بنابراین ادعای اجماع منقول که ایشان می‌فرماید ولو ما قائل می‌شویم به کبرای حجت اجماع منقول اما این اجماع منقولی است که چون لم یصدر من غیره من الفقهاء، چون این چنینی است ما اطمینانی به این اجماع برای ما حاصل نمی‌شود بلکه اطمینان برخلاف شاید بگوییم داریم که اجماع، این دعوی این اجماع مشکل به نظر می‌رسد و باید گفت حتماً خبر حدسی است چون راه حس ندارد. ما قبول نداریم فرض کنید حجت اجماع منقول را قبول می‌کنیم از باب این که خبر است ولی خبر چه خبری حجت است، خبر حسی حجت است یا محتمل الحس و الحدس. اما جایی که اطمینان داریم این خبر چه؟ حدسی است، خب خبر حدسی برای غیر مقلد آن کسی که این حدس را می‌زند حجت نیست. حدس مجتهد برای مقلدش حجت است. اما برای دیگری حجت نیست و ما این جا... اشکال این است؛ اطمینان داریم این ادعا، این اخبار مرحوم فیض قدس سره ناشی از حدس است. چون ایشان در یک زمانی است که زمانش با ما فرق نمی‌کند و ابزار تحصیل حسی اجماع در ید این بزرگواران نیست کما این که در دست ما هم الان نیست. و خبری که حسی نباشد یا محتمل الحس و الحدس نباشد حجت نیست. خبری که می‌دانیم یا اطمینان داریم حدسی است حجت نیست بنابراین اجماع فیض قدس سره بر این که اطمینان داریم اجماع حدسی است حتی محتمل الحس و الحدس نیست حجت نیست اگر ما کبرای اجماع منقول را بپذیریم. و اشکال دوم هم حالا اشکال این است که محتمل المدرک است جداً این ادعا. یعنی اگر ما اجماع محصل هم داشتیم خودمان هم دیده بودیم، کلمات فقهاء را بررسی کرده بودیم این اشکال باز وجود دارد، وجداناً حساً اگر کلمات فقهاء و اجماع فقهاء را هم این جا به دست آورده بودیم این اشکال وجود داشت که خب لعل این‌ها براساس زیاده فرع بر اصل عده‌ای‌شان گفته باشند، که گفتند آقا نمی‌شود بگوییم واجب است امر به مستحبات، زیاد فرع بر اصل لازم می‌آید. نمی‌شود بگوییم واجب است نهی از مکروهات، زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید. ممکن است به همان قرینه انصراف تمسک کرده باشند، ممکن است به آن تقدیر اول، ممکن است به تقدیر دوم یا سوم به هر کدام از این‌ها تمسک کرده باشند.

پس بنابراین وقتی که در مسأله یک وجه قوی‌ای وجود دارد ما احراز نمی‌کنیم که این مجمعیان همه‌شان به خاطر این مطلب بوده.

پس می‌شود محتمل المدرک، اجماع محتمل المدرک محصل حجت نیست فکیف بالمنقول. پسی کسی که آن جا اشکال می‌کند لولا آن حرفی که یک وقتی نقل می‌کردیم در اشکال در این که آیا محتمل المدرک بودن اشکال دارد یا نه ولی طبق نظر رایج اجماع محصل محتمل المدرک حجت نیست فکیف به منقول المحتمل المدرک.

سؤال: ...

جواب: مدرک؟

سؤال: مدرکی که واحد باشد...

جواب: نه، آن این بود که اگر همه می‌دانیم به یک روایتی تمسک کردند یا این جوری.

اما اشکال سوم هم این است که در کبرای حجیت اجماع منقول خب کلام و معمول بزرگان حجیت اجماع منقول را قبول ندارند مگر جایی که آن اجماع منقول مال قدمای اصحاب باشد و مال ازمنه‌ای باشد و زمانی باشد که محتمل الحس و الحدس حداقل بشود. نسبت به مسبب یعنی نقل فرمایش امام علیه السلام. نسبت به سبب که بله عده‌ای گفتند این هم که در این جا اشکالش همین است که این اشکالی ندارد، در ناحیه سبب اشکالی ندارد که گفته بشود که بله فقهاء خبر بدهند اما این هم همان اشکال دوم را که نسبت به سبب هم این جا ما اطمینان داریم که حدسی است این جا و حسی نیست.

سؤال: ...

جواب: حالا نه. به بعضی از تقاریرش مستقل می‌شود چون در بحث عدم حجیت اجماع منقول عده‌ای گفتند اجماع منقول نسبت به مسبب که می‌گوید قول امام علیه السلام این است، قول اسلام این است، فرمایش اسلام این است این حدسی است حتماً چون از قول علماء می‌خواهد حدس بزند آن را. و ملازمه‌ای بین اجماع این‌ها و آن مبتنی بر یک امر حدسی است. پس همیشه اخبار از مسبب حدسی است.

سؤال: می‌رود سراغ سبب دیگه؟

جواب: حالا می‌گویم. اما سبب که اجماع دیگه نیست به آن معنا. یعنی نقل قول معصوم نیست. می‌گوید این فقهاء این جوری گفتند. وقتی می‌گوید فقهاء این جوری گفتند پس بما آن اجماع آن اشکال را دارد. وقتی می‌گوید فقهاء این جوری گفتند خب نسبت به فقهاء گفتیم این جا چون ایشان دارد ادعا می‌کند بعد هم ما خیلی‌ها می‌بینیم این جوری نگفتند. و یکی از چیزهایی که خوب هست این جا به آن توجه بکنیم که تضعیف می‌کند احتمال این اجماعی را که مرحوم فیض فرموده این است که مال صاحب الجواهر قدس سره به این که ما اشکال ندارد بگویم واجب است امر به مستحبات و واجب است نهی از مکروهات. فقط ترس‌مان همین حرف ایشان است یک مقداری. یعنی خیلی پیش او این اجماع، اجماع قوی‌ای نیست. این اجماعی که از فیض نقل می‌کند خود صاحب جواهر به این اجماع خیلی قوتی در قلب صاحب جواهر ندارد. فلذا آن احتمال را طرح می‌کند می‌گوید چه اشکالی دارد آن این حرف را بزند. ظاهر ادله این هست خب می‌گوید.

این از رهگذر اجماع. پس اجماع این جا بگوید این آیه شامل بشود بگوید بفرمایید «و لکن منکم امة یدعون الی المعروف» هم کل المعروفات، هم واجبات، هم مستحباتش، این خلاف اجماع لازم می‌آید این وجوب، نه. این اجماع نیست که حجت باشد که خلاف لازم بیاید. پس این قرینه رفت کنار.

قرینه دوم این بود که زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید. و این زیاده فرع بر اصل یا به حکم عقل نظری باطل است یا به حکم عقل عملی قبیح است و یا اگر از این‌ها هم بگذریم امر مستبعد عرفی. و باعث می‌شود که عرف وقتی این خطاب را می‌شنود ذهنش منصرف از آن‌ها می‌شود. می‌گوید آن‌ها را که نمی‌خواهد بگوید. پس بنابراین انصراف پیدا می‌کند که این هم تقریر سوم بود.

جواب این است که این جا هم این جور جواب داده می‌شود که این زیاده فرع بر اصل آن جایی که عقل می‌گوید محال است، درست نیست آن در جایی که آن فرع جزء اصل باشد. مثلاً کسی بگوید که آفتابه مثال می‌زنند توی منطق به آفتابه. آفتابه یک مجموعه‌ای است دسته دارد، حلقه‌ای دارد و مخزنی دارد و یک لوله دارد. به کسی بگوید این لوله بزرگتر از آفتابه است. این نمی‌شود چون آفتابه آن لوله مع اضافاته. این جا معنا ندارد که بگویی لوله مع اضافات ... لوله که فرع و جزء آن هست آن بزرگتر باشد و سنگین‌تر باشد از خود آفتابه‌ای که تشکیل می‌شود از آن و چیزهای آخر. پس آن اضافه دارد. نمی‌شود فرع زائد بر اصل باشد چون اصل آن را دارد مع اضافاته.

این جا درسته. در جایی که برای فرع ... اگر جزء و کل هم نباشد. برای فرع هیچ وجهی و هیچ مصلحتی جزء آن چه مترتب بر اصل است نباشد. این جا هم بله. مثلاً یک چیزی مقدمه مستحب است ما بگویم آن ذی المقدمه مستحب است، این مقدمه آن مستحب واجب است. و حال این که هیچ مصلحتی جز مقدمیت برای آن ذی المقدمه ندارد. خب این معقول نیست، این زیاده فرع بر اصل است.

سؤال: ...

جواب: حالا شاید مطلبی که شما می‌گویید در بین عرائض بنده بیاید. حالا اجازه بدهید این تمام بشود شاید همین که حالا عرض می‌شود می‌فرمایید.

پس بنابراین این قاعده مال عقل نظری‌اش کجاست؟ آن جاست که بگویم آقا از استحباب... ذی المقدمه استحباب است این امر هم تنها و تنها حیثیتی که دارد مقدمیت بر آن است. هیچ مصلحت دیگه، هیچ چیز دیگری ندارد.

سؤال: عقل نظر جواب می‌دهد یا عقل عملی؟

جواب: در عقل نظری.

این غلط است بگویم زیاده. این جا زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید. در عقل عملی هم قبیح است. مولایی که می‌بیند این چنینی است بیاید جعل وجوب مقدمه بکند که هیچ مصلحتی جز آن ندارد. آن ذی المقدمه را مستحب بکند، مقدمه‌اش را بگوید واجب است. و حال این که هیچ مصلحتی نیست. این هم قبیح است. این کار کار قبیحی است، صدورش از مولی قبیح است. این درست نیست.

اما اگر یک چیزی فرع آن هست من حیثی اما متمحض در فرعیت نیست. بر آن مصالح دیگری مترتب است. علاوه بر این که فرع آن هست مصالح دیگری هم بر آن مترتب است. مثل چی؟ مثل عباداتی که مقدمه عبادت آخر هستند؛ وضو، وضو مقدمه صلات هست یا نیست؟ اما خودش ...؟ خودش هم بنابر این که بگویم استحباب نفسی دارد وضو و عبادت نفسی است و خودش را می‌شود به عنوان خودش انجام داد. اختلافی است البته این جا وضو که استحباب نفسی دارد یا فقط برای غایاتش باید انجام داد. خب آن‌هایی که می‌گویند وضو مستحب نفسی است همین را می‌گوید دیگه. می‌گوید علاوه بر این که مقدمه هست خودش هم وضو من حیث هو هو مصلحت دارد. و از روایاتی که فرموده «الوضوء علی الوضوء نوژ علی نور» استفاده می‌کنیم خودش نور است.

من یادم می‌آید در نوجوانی جلسات آیت‌الله مصباح حفظ الله شرکت می‌کردیم ایشان

برای جوان‌ها، برای نوجوان‌ها مطالب ... خیلی جلسات خوبی بود. من آن موقع از ایشان شنیدم، یک ماه رمضانی گمان می‌کنم بود. فرمود که من کسی را می‌شناسم که شاید آیت‌الله بهجت بود. که می‌گوید وقتی وضو می‌گیرم نوری که ایجاد می‌شود می‌بینم. این نوری که ایجاد می‌شود می‌بینم. این یک واقعیتی است. در روایات هم هست نوژ علی نور. خب حالا این چشم برزخی او باز شده این واقعیتی که بر ما پنهان است الان این می‌بیند که این نور دارد ایجاد می‌شود. غسل می‌کنیم آن حالت معنوی، آن صفا، آن چیزی که پیدا می‌شود متوجه می‌شود.

پس بنابراین گاهی این جوری است. حالا در ما نحن فیه همان طور که قبلاً هم گفتیم و فقهای بزرگی هم فرمودند ما نمی‌توانیم بگوییم آیا تنها و تنها و تنها مصلحت امر به معروف و نهی از منکر در این نهفته است که آن معروف از آن شخص سر بزند یا آن منکر از آن شخص سر نزند. اگر تنها و تنها این بود، هیچ خاصیت دیگری برای امر ما و نهی ما جز این متصور نبود بلکه می‌گفتید آقا خود آن کار را واجب نکردی حالا این که برای آن هست و هیچ مصلحتی ماورای آن ندارد بیایی این جا را واجب بکنی این زیاده فرع بر اصل می‌شود. این مثل این می‌شود که مقدمه مستحب را بیایی واجب بکنی.

اما اگر نه، این درسته برای آن هست اما یک مصالح دیگری در خودش نهفته است مثل چی؟ مثل آن چه که محقق خوانساری قدس سره در جامع المدارک فرموده. فرموده ممکن است برای حفظ احکام و عدم اندارس احکام باشد. توی امر به معروف... می‌گوید آقا مستحبات را هم امر بکنید تا کسی یادش نرود این مستحب است، این‌ها رایج بشود. حالا ولو من گفتم لازم نیست عمل بکنید ولی همه بدانند این توی اسلام مستحب است. این مکروه است. این هم یک مصلحت است. ما اضافه می‌کنیم بعضی مصالح آخر را. ممکن است خواسته شارع با امر شما تأکید بر یک طرف ترخیص کند. یعنی گفته نماز شب مستحب است، می‌توانی بخوانی، می‌توانی نخوانی. خواندنش بهتر است. به ما می‌گوید آقا فردی که می‌بینی نماز شب نمی‌خواند به او بگو. چرا؟ برای این که کفه فعل را ترجیح در آن ایجاد کند. درسته به او اجازه داده ولی دلش می‌خواهد انجام دادن قوت پیدا بکند. برای تقویت طرف انجام دادن در مستحب می‌گوید شما هم بگویید. ولو در نهایت اگر انجام نداد عقابش نمی‌کند و می‌گوید خب. ولی خواسته بیشتر.... یکی از عواملی که تشجیع کند افراد را، ترغیب بکند این است که می‌آید ثواب قرار می‌دهد، چی قرار می‌دهد.... یکی هم از عوامل ترغیب و تشویق این است که به دیگران هم می‌گوید شما به او بگویید انجام بدهید.

سؤال: ...

جواب: الزام نه. ما را الزام می‌کند که بگوییم.

این اشکالی ندارد، چون این مصلحتی دارد. مصلحتش چیه؟ مصلحتش ترغیب اوست، تشویق اوست به یک کاری که اجازه هم داده می‌توانی ترک بکنی در عین حال. و باز قبلاً عرض کردیم که ما فقط نباید نظر را بدوزیم به بر مصالح آن فرد که بخواهیم امر به او بکنیم، آن مأمور.

این نظر شده فقط به مصالح آن مأمور. این جا هم مصالح مأمور در نظر گرفته شده، هم مصالح اسلام در نظر گرفته که ترویج اسلام، عدم اندارس احکام اسلام، نشر آن، توجه همگانی به آن، و سه؛ نظر هست به مصالح خود آمر که با امر کردن آمر مصالح گیرش

می‌آید. از حالت بی‌خمودی، از حالت بی‌تفاوتی، از خیلی از این صفات نفسانی و این‌ها رهایی پیدا می‌کند، می‌گوید بگو. این بگو، این که ما خودمان آمر به معروف بشویم، در خود ما هم اثر می‌کند. در تربیت خود ما هم مؤثر است بنابراین این جوری نیست که ما بگویم زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید نه خدای متعال براساس این که این جور مصالح بر امر به مستحبات و نهی از مکروهات مترتب است ممکن است واجب فرموده باشد.

سؤال: آن مصحلتش که در این حد نیست. مصلحت ملزمه....

جواب: ما نمی‌دانیم شاید باشد. ما می‌توانیم تصور کنیم که هست، لعل باشد.

پس اگر آیه شریفه آمد فرمود بر شما واجب است امر به همه معروف‌ها بکنید چه واجب چه مستحب و همه منکرها را چه مکروه، چه حرام واجب است نهی بکنید. نمی‌توانیم بگویم آقا ما دست از این ظهور باید برداریم. چرا؟ به خاطر این که زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید. چه زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید؟ این شبهه مصداقیه زیاده فرع بر اصل است. ما نمی‌دانیم لازم می‌آید یا نه. چون تصور می‌توانیم بکنیم جوری که زیاده فرع بر اصل نشود.

سؤال: مراتب امر به معروف هم هست...؟

جواب: نه خب آن جا... حالا آن مراتب ... فعلاً اصلش را داریم می‌گوییم. مراتب البته... دیگه زدن ندارد این جا.

سؤال: ...

جواب: نه آن جا توی واجبات هم گفتند حق ندارد کسی بزند. فکیف به مستحباتش. مقید دارد. فلذا در واجباتش هم تقیید می‌کنیم. بعض مراتب خودش شرایط دارد. همه مراتب که در دست ما نیست. بله آن جا نسبت به آن‌ها که الزام نیست نه. حالا آن‌ها دیگه توی بحث‌های خودش می‌آید. جا به جا هر شرطی را باید محاسبه کرد که...

پس بنابراین فلذا علمین هم مرحوم صاحب جواهر قدس سره فرموده لایس به این که بگویم واجب است لولا الاجماع. این کلامش یعنی اصلاً به زیاده فرع بر اصل توجهی ندارد. کأنّ لایق جواب هم ندیده. فقط فرموده لولا الاجماع چه عیب دارد بگویم واجب است. یعنی آن یکی که اصلاً لایق جواب نیست. فقط محصور اگر باشد از اجماع است فلذا می‌گوید لولا الاجماع. و دیگه جوابی از زیاده فرع بر اصل هم نمی‌فرمایند. یعنی کأنّ آن واضح الجواب است.

و یکی هم محقق خوانساری قدس سره هست که ایشان هم در جامع المدارک فرموده بله لایس به این که بگویم این واجب است. این فرمایش ایشان.

اما آن بیان سوم چی؟ پس مخالف عقل نظری باشد نه، مخالف عقل عملی باشد و قبیح بگویم هست نه. اما انصاف این است که آن بیان سوم لایخلو من قوة. و آن این است که توی ذهن عرف تناسب ... درسته این‌ها، بله این‌ها درسته جلوی استدلال را می‌گیرد، جلوی برهان را می‌گیرد اما عرف می‌گوید ... آن مستحب‌ها را حتماً واجب کرده آن امر مستحب را هم برویم به آن بگویم. یعنی تصویری که چنین مصالحی هم لعل در نظر باشد ولو تصویراً قابل تصور است اما کأنّ عرف از این‌ها غفلت دارد. اگر توجه به آن بدهید

بگویم لعل به خاطر این‌ها است، این جوری است، نمی‌گوییم باطل است. اما اموری که مستبعد می‌شمارد عرف آن را، آن‌ها بعید است. مستحب، حالا ما هر کسی را دیدیم یک مستحبی را انجام داده باید بگوید. بعد هم چون همراه این با یک تقریباً ... خب خیلی تارک مستحبات داریم و فاعل مکروهات داریم. حالا واجبات را که باید بگویم هیچی، واجب باشد. هر کی یک مستحبی را هم انجام نمی‌دهد باید بگویم. از نظر رنگ لباس، از نظر چی... می‌گویند دیگه سر برهنه نماز نخوان مکروه است. هی آقا چرا کلاه سرت نگذاشتی. من یادم یک وقتی توی نماز مرحوم آقای حائری قدس سره هنوز معمم نشده بودم پالتو می‌پوشیدم، کلاه سرم می‌گذاشتم. یک مرد محترم بازاری پشت سر من نشسته بود مثل کفر بود که چرا کلاه سرت نیست. مگر طلبه کلاه سر نباید بگذارد، چرا سرش بی‌کلاه است. البته سر طلبه باید بی‌کلاه باشد. این می‌گفت که چرا کلاه سرت نیست. یعنی گاهی ترک یک مکروه گاهی پیش بعضی‌ها حرام است. غیبت این قدر پیش او چیز نباشد که کلاه مثلاً نگذاشتی.

سؤال: ... مگر مکروه است؟

جواب: قد یقال که بله سر برهنه نماز خواندن مکروه است. یک کلاهی بگذارید، عمامه یا کلاه، یک چیزی بگذارید.

خب این همه ببینید مستبعدات دارد پیش عرف که اولاً همان ولو این که زیاده فرع بر اصل برهاناً گفتیم ندارد. گفتیم وقتی خودشان قائلند که جواز ترک دارد چرا می‌آید به ما می‌گوید حتماً باید امر بکنی. ولی اگر دلیل قاطع باشد بگوید آره آن جا هم بله، بله. اما به اطلاقات... این استبعادات جلوی اطلاقات را می‌گیرد نه جلوی تصریحات را. تصریح می‌گوید خب اشکال ندارد. اما به اطلاقات نمی‌شود بسنده بکند مولی و گوینده. چون هم استبعاد از این جهت دارد که بابا خودش به آن‌ها گفته جایز است ترک کنید حالا به ما واجب می‌کند که ما برویم امر بکنیم.

دو، آیا تکلیف به این شاقی دیگه دائره واجبات و مستحبات و مکروهات و همه را بخواهد واجب بکند یک تکلیف بسیار شاق می‌شود. چون می‌دانیم تارک مکروهات زیاد هستند. خودمان خیلی مکروهات را... تارک مستحبات زیاد هستند. این همه مستحبات که وجود دارد. خب هر روزی صد بار مستحب است آدم بیاید زیارت حضرت معصومه علیها السلام وجبت له الجنة، هی آدم‌ها را نگاه کند بگوید نرفتی امروز برو. سلام ندادی برو. از بعید به هر امامی، به پیامبر اکرم(ص) سلام از بعید مستحب است، نکردی بکن. هی این‌ها را می‌شود گفت؟ این استبعاد باعث می‌شود که بگویم بعید است ولی واجب را بله. حج نرفته، واجب بوده، مستطیع بوده، اما زیارت حضرت رضا خب هر روز، هر هفته، مستحب است هم بعیداً هم قریباً.

این استبعادات که هم از دو حیث و دو منظر وقتی ما نگاه می‌کنیم این است که اطلاقات نمی‌فهمیم پس بنابراین جواب می‌دهیم می‌گوییم نه اشکال ندارد به این آیه استدلال بر وجوب کردن چون اصلاً انصراف دارد این معروف و منکر از مستحبات، و از مکروهات، انصراف دارد به خاطر این استبعاد عرفی، بنابراین شامل نمی‌شود.

سؤال: ... همه جا اگر استبعاد عرفی بود...

جواب: بله استبعاد عرفی از علل انصراف است.

این هم پس جواب سوم شد. حاصل جواب سوم این است که می‌خواست بگوید این دو قرینه باطل است پس اتکاء به این دو قرینه درست نیست. ما به اجماعش پذیرفتیم بطلان قرینه را. نسبت به زیاده فرع بر اصل به تقریر اول و ثانی پذیرفتیم بطلانش را. اما نسبت به تقریر سوم بطلانش را قبول نداریم و می‌گوییم آن درست. به تقریر سوم باطل نیست.

سؤال: ...

جواب: نه می‌بینیم، می‌بینیم انجام نداده. نمی‌پرسیم.

سؤال: ...

جواب: من قسم جلاله می‌خورم امروز شما تا صبح تا حالا چند بار حرم نرفتید. لازم نیست بپرسم، یقین دارم نکردید. و به همه معصومین سلام بکنید، به انبیاء گذشته و سلف هم شاید مستحب باشد می‌دانم نکردید. این احتیاج به سؤال کردن ندارد دیگه.

سؤال: ...

جواب: بله. زیارت قبور بروید، ارقام را چی بکنید، الان هم قبرستان حاج شیخ بروید، هم قبرستان کجا بروید، هم بهشت معصومیه بروید، هم فلان جا بروید.... می‌دانم نکردید، این‌ها مستحب است همه‌اش.

سؤال: ...

جواب: نه می‌گویم در واجب. نمی‌گویم بپرسید. اما واجبات انسان خیلی وقت‌ها نمی‌تواند انجام بدهد. نماز صبح ان شاء الله خوانده. اما در مستحبات می‌دانیم انجام نمی‌دهند. با افراد که هستیم می‌دانیم انجام نمی‌دهد این‌ها دیگه لازم به سؤال کردن نیست. این را علم داریم در اثر کثرت آن‌ها و این را می‌دانیم انجام نمی‌دهند.

سؤال: ...

جواب: آن حالا دلیل دیگری است.

سؤال: مناقشه وارد شده...

جواب: نه، حمل بر رجحان لازم نیست بکنیم. چرا؟ چون وقتی حمل بر رجحان باید می‌کردیم که این معروف ما شامل می‌شد، انصراف نداشت. منکر ما انصراف نداشت. وقتی معروف ما انصراف دارد کأنّ گفته یأمرون بالمعروف الواجب و ینهون عن المنکر الحرام پس وقتی این جوری باشد دیگه چرا دست از هیأت برداریم. این بیان دارد می‌گوید این انصراف دارد معروف و منکر و خیر انصراف دارند.

خب و اما جواب چهارمی که داده شده این است که ...

سؤال: آیه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...

جواب: آن جا هم همین است. حالا آن آیه هم همین حرف‌ها در آن هست، همین بحث‌ها در آن هست.

و اما این جواب چهارم؛ جواب چهارم این است که آقا اصلاً مبنای اشکال مبنایی است که براساس آن اشکال شده که آن مبنا تام نیست. مبنای اشکال بر اساس این بوده که این «و لتکن» استعمال بشود در وجوب. می‌گوید آقا اگر استعمال در وجوب شد آن تالی فاسدها را دارد که یا خلاف اجماع لازم می‌آید یا زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید پس باید دست از وجوب برداریم حمل بر مطلق رجحان بکنیم. این بر این اساس است. اما اگر کسی بگوید آقا اصلاً صیغه افعال استعمال در وجوب نمی‌شود در چی استعمال می‌شود؟ در بعث. نسبت بعثیه است، نسبت بعثیه و ضجریه در نهی، بعثیه در امر. نسبت طلبیه. این عبارت آخرهایی است که گفته می‌شود نسبت بعثیه، نسبت طلبیه.

و صیغه افعال وضع شده برای چی؟ برای تحریک و هل دادن به طرف آن ماده، ماده‌ای که این هیأت بر آن ماده قرار گرفته؛ صلّ به صلات، صم به صوم و هکذا.

منتها نه وجوب در حریم مستعمل فیه و موضوع له داخل است، نه استحباب داخل است. همه این‌ها خارج است منتها وقتی مولی بعث می‌کند به امری، عقل عملی ما می‌گوید تا ترخیص ... همین که بعث کرد شما باید اتیان کنی، شما باید امتثال کنی مگر خودش ترخیص بدهد. اگر ترخیص داد می‌توانی. که جاهایی که ترخیص داده از آن تعبیر می‌کنیم به استحباب. جایی که ترخیص نداده از آن تعبیر می‌کنیم به وجوب. پس بنابراین... این را آقای نائینی می‌گوید، آقای خوبی می‌فرماید، عده‌ای از بزرگان این جوری می‌گویند. یا این که بگوییم بعث مولی و ضجر مولی حجت عقلایی است و یک دأب عقلایی است و یک بنای عقلایی همگانی است بر این که تا ترخیص نداده باید انجام بدهیم. حالا یا حکم عقل عملی است یا درک عقل عملی است یا این عقلایی است که این دوم که حکم عقلاء و حجت عقلایی است تعبیر مرحوم امام قدس سره هست در کلمات‌شان.

خب اگر شما مبنا را این قرار دادید، اصلاً تمام این مشاکل تمام می‌شود دیگه. ما می‌گوییم چی؟ می‌گوییم آیه دارد بعث می‌کند به این که آقا به هر معروفی دارد بعث می‌کند که امر بکن منتها ما نسبت به مستحباتش چی پیدا کردیم؟ قرینه پیدا کردیم که ترخیص داده. استثناء نمی‌خواهیم بکنیم که بگویید تخصیص اکثر لازم می‌آید و فلان. این‌ها نیست. می‌گوییم بعث نسبت به همه هست، استثناء هم نمی‌شود. از نظر وظیفه عقلی ما می‌گوییم این‌ها که بعث به آن شده برای آن طایفه‌اش که واجبات باشد ما ترخیصی در شرع ندیدیم. برای آن یکی ترخیص دیدیم همین اجماع مثلاً.

سؤال: ...

جواب: خب اگر... این جواب چهارم این است، پس اشکال دیگه وارد نمی‌شود به این قرینه باید حمل بر رجحان بکنیم. نه، ملاک وجوب وجود دارد برای واجبات. اجماع را هم می‌پذیریم، قرینه‌ها را هم می‌پذیریم. قرینه فرع بر اصل... چون می‌گویید زیاده فرع بر اصل لازم می‌آید پس یعنی ترخیص می‌دهد. بنابراین این دو قرینه وقتی می‌تواند اشکال‌آفرین بشود این دو قرینه علی فرض صحتهما وقتی اشکال‌آفرین می‌شود که صیغه «و لتکن» در وجوب استعمال شده باشد. اما اگر صیغه «و لتکن» در وجوب استعمال نشده باشد، اصل بعث است خب این دو قرینه می‌گوید نسبت به آن افراد، آن بعث‌ها ترخیص هست. نسبت به این بعث‌ها هم ترخیص هست. آن جایی که ترخیص نداریم عقل‌مان می‌گوید خب باید بیاورید. نسبت به آن‌ها که ترخیص هست می‌گوید نه لازم نیست بیاورید. این دیگه ربطی به مستعمل فیه و دلالت امر ندارد. این مربوط به این می‌شود که حالا موضوع حکم عقل که می‌گوید بعثی که لاترخیص معه باید اتیان بکنید در

کجا موجود است، در کجا موجود نیست. آن به آن مربوط می‌شود.

بنابراین ... و این مبنا را هم باید بر آن تحفظ بفرمایید. خیلی جاها حلال مشکلاتی است که در کتب استدلالیه ذکر شده و این مبنای اصولی مهمی است که باید در اصول اتخاذ بشود که آیا مستعملٌ فيه ادات امر به شتا انواعها این مستعملٌ فيه آنها وجوب است یا مستعملٌ فيه آنها وجوب نیست بلکه اصل بعث است، یا اصل ضجر است نسبت بعثیه و ضجریه است آنها احکام عقل است. بنابراین آیه شریفه بعث دارد می‌کند. حالا که بعث کرد ما نسبت به مکروهات و واجبات اگر این دو قرینه درست باشد مرخص پیدا کردیم خب عقل‌مان دیگه نمی‌گوید آنها را بیاور. نسبت به واجبات مرخص پیدا نکردیم عقل‌مان می‌گوید باید بیاوری. این این جوری می‌شود مسأله.

و حالا آیا داریم یا نداریم این ان شاء الله یک مسأله‌ای را خود شرایع عنوان کرده و بزرگان عنوان کردند که امر به مستحب مستحب است آن مال آن جاست. آن جا بعث دیگه داریم یا نداریم. بنابراین مشکله این جا برطرف شد فتحصل مما ذکرنا که این مناقشه ثانیه مندفعة و استدلال آیه شریفه بر وجوب این اشکال را ندارد کما این که اشکال سابق را هم دفع کردیم. اما آیا اشکالات دیگر که ان شاء الله بیان خواهد شد آنها چی؟ آنها هم ان شاء الله باید در یکی دو جلسه دیگه بیان بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.